

از نصاب تعلیمی تا کتاب تدریسی

در این نوشته مختصر نمی خواهم به نصاب تدریسی مکاتب افغانستان بپردازم چون اطلاع کافی در زمینه ندارم و نیز صلاحیت به پرداختن همچو مهمی راندارم. اینکه کتب تدریسی مکاتب افغانستان در جمهوری اسلامی ایران و زیر نظر اخذ های متحجر ایرانی به طبع رسیده و به افغانستان فرستاده میشود و آخذ های ایرانی با زیرکی خاصی در صدد مغز شوئی اطفال افغانستان اند هم به همه چون آفتاب روشن است. وزیر معارف افغانستان هم بیشتر متوجه امنیت افغانستان بوده و کمتر توجه ای به کتب تدریسی و نصاب تعلیمی مکاتب کشور دارند. ایشان جهت کسب حمایت جنگ سالاران اخوانی و طالبی بیشتر از همه مشغول ساختن مدرسه های دینی و طالب پرور اند و به این کارروائی خود افتخار هم میکنند. واقعا خادبیت ای که ملا شود توقع بیش از این از وی خطا خواهد بود. اما آنچه بنده را به نوشته این سطور کشانید، تماشای (قصه های جنگ) از تلویزیون آریانا بود. (قصه های جنگ) معلومدار قصه آورده گی ها، قصه غم و غربت، قصه دربردی و درد، قصه خانه بدوشی ها و کوچیدن ها، قصه اشکها و خون ها است. کودکی که در جنگ زاده شده و هرگز روی لبخندی را ندیده است، هرگز شکم سیری نداشته است و هرگز چیزی بنام بازی را نشناخته است. پای پدر کودک را خمپاره راکتی از وی ربوده است. راکتی که یک جنگ سالار بالای جنگ سالار دیگری پرتاب کرده و عده بیشماری را کشته و مجروح ساخته است. راکت ها ای که هزار ها در یک روز بین جنگ سالاران تبادل می شد و هزاران انسان را بخاک و خون می کشانید. یکی از همین راکت های کور به پدر این کودک اصابت میکند و نان آور خانه را زمین گیر می سازد. مادر در حالیکه سخت مریض است و از درد دست و پا می نالد، نان آور خانه میشود و با کالاشوئی در خانه های مردم، شوهر معیوب و مریض و دو طفل قد و نیم قد را لب نانی میرساند. نانی که یک روز است و یک روز نیست و روزی اگر است از نان و چای بیشتر نیست، آنهم یک روز اگر چای شان شکر داشته باشد یک هفته ندارد. گوشت برای کودکان مظلوم، یک غذای نا شناخته است. کودک در حالیکه زاز زار میگیرید و به مشکل قادر به حرف زدن است میگوید اگر نان داشتیم می خوریم و اگر نداشتیم می خوابیم.

کودکان مظلوم این خانواده جنگ زده اکثرا سر بی شام بر بالین غم گذاشته و منتظر محنت فردای نامعلوم شان میشوند. فردا ای که کوچکترین روزنه ای از روشنائی در آن هویدا نیست. مادر کودک بزرگترش را که شاید هشت یا نود (9) سال داشته باشد با هزار خواری و غریبی به امید فردای بهتر به مکتب میفرستد. اما دریغا و دردا! اگر پول قلم و کتابچه برابر میکند، پول کتاب نیست و اگر پول نان و چای فراهم میشود، پول قلم و کاغذ نیست. بلی هموطن! اینست تحفه جنگ و این است تحفه مجاهد نما ها و سوداگران مرگ به مردم درد رسیده و جنگ زده ما. تحفه ای که الهی ارزانی خود شان باد. فرزندان همین جنگ آوران که مسوول تمام بدبختی های این ملت مظلوم اند با هزاران ناز و تنعم در بهترین قصر ها در کشور های غربی مشغول خوشگذرانی و باده گساری اند و خود شان هنوز هم از خون این ملت رنجیده می میکنند و هرگز هم سیرائی ندارند و اما کودکان مظلوم افغان شکم سیر ای را بخاطر ندارند و به جز از اشک و غم و درد ورنج و فقر و مرض و به جز از خانه بدوشی و آواره گی و دربردی، روز خوش ای را ندیده و گل لبخندی بر لبان شان نشگفته است. تو ببین تفاوت ره از کجا ست تا به کجا. و اما آمدم سر اصل موضوع و آن هم کتب درسی مکاتب در افغانستان است. البته این مختصر تحلیلی از کتاب های درسی مکاتب نیست و این کار در حد صلاحیت من هم نیست. قصه از اینجا آغاز میشود که همین کودک معصوم و مظلوم به مکتب میرود اما پول ندارد که کتاب درسی خریداری نماید، چند روزی بدون کتاب به مکتب میرود، مادر فقط قادر شده است تا قلم و کاغذ برای فرزندش خریداری نماید، اما از خرید کتاب عاجز است. کودک هر باری که بدون کتاب به مکتب میرود، معلم با چوب تر بر پشت دستان کودک میزند که چرا کتاب ندارد، کودک با گریه میگوید که پدرش معیوب است و مادر اش قادر به خرید کتاب نیست و چون چند روزی آفتاب نبوده و هوا ابری بوده است، مادرش قادر به شستن کالای مردم نشده است و آنها اکثر کرسنه می خوابند و.... اما معلم به جواب میگوید که من مسوول معیوب بودن پدرت نیستم و به من ارتباطی ندارد، اگر کتاب خریده نمی توانی، در مکتب چه میکنی و باز هم چوب تر است و پشت انگشتان کودک مظلوم و.... کودک دو سه روزیست که به مکتب نرفته است، چون کتاب درسی ندارد و مادر هم قادر به خرید کتاب نیست. مادر در حالیکه اشک از چشمانش جاریست میگوید در کلبه فقیرانه شان به جز از کمی چای سبز هیچ چیز دیگری برای خوردن موجود نیست، پول کتاب

را از کجا و چگونه تهیه کند. کودک در حالیکه سخت میگیرید میگوید می خواهد در آینده داکتر شود ، اما از ترس معلم به مکتب رفته نمی تواند

اینست کشور ایکه به بلیون ها دالر کمک های خارجی برای باز سازی آن سرازیر شده است ، اینست کشور ایکه وزیر معارف آن مشغول مدرسه سازی است ، اینست کشور ایکه وزیر معارف آن ، مشاور امنیتی شده و از خارجی ها می طلبد تا برای بهبود امنیت در کشور بگذارند که افغان ، افغان را بکشد ، اینست کشور ایکه کتب درسی مکاتب باید به پول خریداری شود و مکاتب کتب درسی را بالای شاگردان بفروش می رساند ، اینست کشور ایکه کتب درسی مکاتب آنرا آخذ های ایرانی مینویسند و.....

تا جائیکه من به خاطر دارم در افغانستان کتب درسی معارف همیشه بصورت رایگان در خدمت شاگردان قرار داده می شد و شاگردان هرگز مجبور نبودند تا کتب درسی خویش را خریداری نمایند . در پوهنتون های کشور که در آن دوران یکی در کابل و دیگری در ننگرهار بود ، به محصلین پوهنتون ها در تمام پوهنچی ها معاش ماهوار از طرف ریاست پوهنتون پرداخت می گردید. اما امروز با وجود تمام کمک های جامعه جهانی برای افغانستان ، شاگردان مجبورند کتب درسی را خریداری نمایند و در صورتی که شاگردی یا شاگردانی قادر به خرید کتب درسی خویش نباشند ، باید از رفتن به مکتب خودداری نمایند و کودکان افغان با لت و کوب و فشار معلم های کم سواد و بی عاطفه از ادامه درس باز داشته می شوند و مجبور می گردند تا به کار های شاقه و دور از کرامت انسانی در کوچه ها و سرک ها روی آورده و ترک مکتب نمایند . قراریکه دیده شد کتاب دری که کودک مظلوم به آن احتیاج داشت و باید خریداری میکرد و پول آنرا نداشت و در نتیجه مجبور به ترک مکتب گردیده بود ، کتاب کوچک سرخ رنگی بود که شاید بیشتر از بیست یا سی صفحه نداشت. آیا حکومت موجوده با این همه وزارت خانه های بی سر و پا و با همه تشکیلات بزرگ و بودیجه های ملیون دالری خویش قادر به تهیه کتب درسی رایگان برای کودکان مظلوم افغان هم نیست ؟

وزارت خانه های بی حساب آنچنان تزئین شده اند که تنها و تنها مصارف کوچ و چوکی و میز و کامپیوتر ها و تیلیفون ها و تابلو های آن سر به صد ها هزار دالر می زند و تشکیلات شان چنان وسیع و بی سر و پا است که تنها و تنها معاش مامورین آن وزارت خانه ها به ملیون ها دالر میرسد. موتر وزیر صاحب باید مدل سال و ضد گلوله باشد، موتر بادبیارگد ها باید آخرین سیستم باشد ، زمانیکه وزیر صاحبان به وزارت خانه خویش تشریف میبرند ، راه های عبور و مرور مردم باید مسدود گردد و.... که مصارف هر وزارت خانه از ملیون ها دالر تجاوز میکند ، اما وزارت معارف کشور قادر نیست تا برای شاگردان مکاتب یا لا اقل برای شاگردان ابتدائی مکاتب ، کتب رایگان تهیه نماید و اگر بودیجه آنرا ندارد میتواند از یک موسسه خارجی تقاضا نماید تا چند پایه ماشین های کاپی در اختیار مکاتب بگذارد تا آن عده از شاگردان ایکه قادر به خرید کتاب نیستند ، برای شان یک کاپی داده شود کتب صنوف ابتدائی قرار معلوم بیشتر از بیست صفحه ندارند . اما وزیر صاحب معارف افغانستان مشغول امور امنیتی اند و وقت کافی برای بازدید از مکاتب را ندارند . از نصاب تعلیمی مکاتب هرگز نباید سخن گفت ، چون تخصص وزیر صاحب در امور امنیتی است ، نه امور معارف ، از آن گذشته وزارت های نا کار آمدی چون وزارت های امور زنان ، وزارت حج و اوقاف ، وزارت امور مهاجرین ، وزارت سرحدات ، وزارت تهیه مسکن و شهر سازی و..... از آن جمله اند . البته(وزارت امور مردان) کمبود است که شاید رئیس جمهور در دور بعدی ریاست جمهوری اش (البته اگر امریکا خواسته باشد) ، بدان مبادرت ورزد و وزارت معارف هم مشغول مدرسه سازی و مشاوره امور امنیتی است و پارلمان هم پخیل سر و در سر و گردن همدیگر کوبیده و مشغول جمع آوری مال و مکننت بیشتر و اردوی ملی هم مشغول نصب فوئو های رهبران تنظیمی شان در وسائط نقلیه وزارت دفاع . این همه وزارت خانه های ناکار آمد و عاطل و باطل و مصارف هر کدام ده ها ملیون دالر ، اما حکومت با چنان تشکیلات وسیع ، حتی قادر نیست تا کتب درسی رایگان در اختیار شاگردان مکاتب بگذارد. شرم باد به همچو وزارتی و شرم باد به چنان یک حکومتی و شرم باد به رئیس جمهور نا کار آمدی که باز هم می خواهد رئیس جمهور شود.

پایان